

## خان خون خوار بیرجند

<http://www.irdc.ir/fa/content/13436/default.aspx>

از بیش از هزار سال پیش نام علم با آنچه امروزه مرزهای شرقی ایران نامیده می‌شود، آمیخته شده است. منصور دومین خلیفه عباسی (۷۷۵-۷۵۴ میلادی) یکی از سردارانش موسوم به خازم بن خزیمه را مأمور سرکوبی شورش در ایالت خراسان کرد. خازم و طایفه‌اش پس از آنکه مأموریت خود را با موفقیت انجام دادند، در قهستان واقع در بخش جنوبی این ایالت اقامت گزیدند و خود او و اعقابش بر مناطق نیمه بیابانی قائنات، پیرامون شهر کنونی بیرجند حکومت کردند. در اواخر قرن هیجدهم سه تن از رؤسای این طایفه پی در پی نام امیرعلم خان را بر خود نهادند و بدین سان به پیدایش شاخه‌ای از این طایفه کمک کردند که نام علم را بر خود نهاد، در حالیکه شاخه اصلی نام خزیمه را حفظ کرد.

امام خمینی(ره) با نطقهای آتشین خود مردم را به قیام دعوت می‌کرد. علم طرفدار مقاومت سرسختانه بود و عقیده داشت اگر مخالفان دست به تظاهرات بزنند دولت باید با قاطعیت و شدت به آنان ضربه بزند. می‌گویند شاه پرسیده بود "اما با چه وسیله‌ای؟ و علم پاسخ داده بود: با گلوله" و افزوده بود حاضر است در صورتی که این کار با شکست روبرو شود خودش مسئولیت را بر عهده بگیرد.

از بیش از هزار سال پیش نام علم با آنچه امروزه مرزهای شرقی ایران نامیده می‌شود، آمیخته شده است. منصور دومین خلیفه عباسی (۷۷۵-۷۵۴ میلادی) یکی از سردارانش موسوم به خازم بن خزیمه را مأمور سرکوبی شورش در ایالت خراسان کرد. خازم و طایفه‌اش پس از آنکه مأموریت خود را با موفقیت انجام دادند، در قهستان واقع در بخش جنوبی این ایالت اقامت گزیدند و خود او و اعقابش بر مناطق نیمه بیابانی قائنات، پیرامون شهر کنونی بیرجند حکومت کردند. در اواخر قرن هیجدهم سه تن از رؤسای این طایفه پی در پی نام امیرعلم خان را بر خود نهادند و بدین سان به پیدایش شاخه‌ای از این طایفه کمک کردند که نام علم را بر خود نهاد، در حالیکه شاخه اصلی نام خزیمه را حفظ کرد.

محمدابراهیم پدر امیراسدالله علم (۱۹۴۴-۱۸۸۱) در جوانی جانشین برادرش شد که خیلی مسن‌تر از او بود. وی از جانب مظفردالدین شاه قاجار به حکومت بیرجند منصوب شد و لقب شوکت‌الملک به او اعطا شد. محمدابراهیم در اوان جوانی شاهد انقلاب مشروطیت ایران گردید. وی با سران مشروطه تماس برقرار کرد و تحت تأثیر عقاید آنان قرار گرفت و این امر موجب گردید که دست به اقداماتی نظیر تأسیس مدرسه‌ای به سبک جدید در منطقه بیرجند بزند.

هر سه دختر و یک پسر محمدابراهیم که امیراسدالله نام داشت در بیرجند به دنیا آمدند و در مدرسه‌ای که پدرشان تأسیس کرده بود به تحصیل پرداختند. افزون بر آن معلم سرخانه زبان فارسی و فرانسه - که زبان خارجی مرسوم آن زمان بود - داشتند. (۱)

علم در ماه اوت ۱۹۱۹ (مرداد ۱۲۹۸) فقط سه ماه پیش از شاه به دنیا آمد. دوران تحصیلات ابتدایی را در بیرجند گذراند.

در همانجا شاهد خلع فاجاریه از سلطنت و تاجگذاری رضاه شاه بنیانگذار سلسله جدید پهلوی گردید. رضاشاه یک برنامه وسیع نوسازی آغاز کرد که توأم با تبلیغات شدید ناسیونالیستی بود و از تاریخ ایران پیش از اسلام تجلیل می‌کرد. این تبلیغات اثرات زیادی در امیراسدالله گذاشت. پدر علم از پشتیبانان رضاشاه بود ولی به علت ترسی که رضاشاه از توطئه متنفذین محلی داشت، به دستور وی پدر علم در تهران اقامت گزید و اداره املاک وسیع خود را به پسرش واگذار کرد. پاداش وفاداری شوکت‌الملک به رضاشاه ابتدا استانداری فارس و سپس وزارت پست و تلگراف و تلفن بود. او علاوه بر مشاغل رسمی این امتیاز را داشت که به دربار رفت و آمد می‌کرد و به شاه دسترسی مستقیم داشت.

رضاشاه دو بار در زندگی امیراسدالله مداخله کرد که هر کدام آنها سرنوشت‌ساز بود. بار اول هنگامی بود که پدر علم می‌خواست پسرش را برای تحصیل کشاورزی به اروپا بفرستد ولی رضاشاه اصرار ورزید به جای این کار امیراسدالله در دانشکده نوینیاد کشاورزی کرج به تحصیل بپردازد. بار دوم رضاشاه دستور داد علم با ملک‌تاج دختر ابراهیم قوام (قوام‌الملک شیرازی) ازدواج کند. این پیوند روابط میان خاندان سلطنت با اشرافیت غیرفاجاری را مستحکم می‌کرد زیرا علی پسر قوام با اشرف دختر رضاشاه ازدواج کرده بود. علم و ملک‌تاج به دستور پدرانشان با یکدیگر نامزد شدند و در پاییز ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) با یکدیگر عقد زناشویی بستند. اندکی بعد زن و شوهر جوان در کرج اقامت گزیدند تا علم بتواند به تحصیلاتش در دانشکده کشاورزی ادامه بدهد. او سال بعد به دریافت دیپلم کشاورزی نایل گردید. همسر علم قبلاً از طریق شبکه خویشاوندانش به دربار معرفی شده بود و بیشتر تعطیلات آخر هفته را با اعضای خاندان پهلوی می‌گذراند. اکنون علم نیز به او پیوست و برای نخستین بار با محمدرضا پهلوی - ولیعهد - آشنا شد.

رضاشاه از مدتی پیش متهم به داشتن احساسات جانبدارانه از آلمان شده بود. در شهریور ۱۳۲۰ نیروهای شوروی و انگلیس به ایران حمله کردند. شاه ناچار شد به نفع پسرش از سلطنت استعفا دهد و روانه تبعید شد. شاهدخت اشرف که اکنون از سلطه استبدادی پدرش خلاص شده بود از این فرصت استفاده کرد و ازدواج تحمیلی با علی قوام را بر هم زد و از او طلاق گرفت. بدین جهت رفت و آمد علم به دربار نیز ناگهان قطع شد. چهار سال بعد، علم در موقعیتی کاملاً متفاوت مجدداً با شاه جوان تماس گرفت. متفقین تعهد کرده بودند شش ماه پس از پایان جنگ در اروپا نیروهایشان را از ایران خارج سازند ولی روسیه شوروی در این کار تعلل می‌کرد و فعالانه از یک جنبش جدایی طلب در آذربایجان که قدرت را در آن استان در دست گرفته و یک حکومت خودمختار مستقل از تهران تأسیس کرده بود، پشتیبانی می‌کرد. در این هنگام احمد قوام سیاستمدار کار کشته و زیرک - که هیچ نسبتی با قوام‌الملک شیرازی نداشت - به نخست‌وزیری رسیده و با مسائلی از این قبیل در مرزهای شمالی ایران روبرو شده بود و چون می‌خواست نظم و امنیت را در سایر نقاط کشور برقرار کند، دست یاری به سوی علم دراز کرد. وی خانواده علم را می‌شناخت و می‌دانست چه نفوذی در ایالات جنوب شرقی دارند. به همین جهت علم را که هنوز در سنین جوانی بود و ۲۷ سال بیش نداشت به فرمانداری سیستان و بلوچستان منصوب کرد. بدین سان بود که علم در سال ۱۳۲۵ روابطش را با دربار از سر گرفت. علم با زیرکی هر چه تمامتر دوستی شاه را جلب کرد و این در حالی بود که شاه هیچ نفوذی در سیاست ایران نداشت. اما شاه بلند پرواز بود و می‌خواست اهرمهای قدرت را در دست داشته باشد. لذا نخستین اقدامی که پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و گرفتن اختیار انحلال مجلس به انجام رساند، برکناری وزیران سالخورده (که به او اهمیتی نمی‌دادند و نسبت به او احساس تحقیر داشتند) و جایگزین کردن نسل جوان به جای

آنها بود. در این راستا بود که علم در سال ۱۳۲۹ ابتدا وزیر کشاورزی و سپس وزیر کشور شد. (۲) اما ترور سپهبد رزم‌آرا در اسفند آن سال، ترقی او را متوقف ساخت. جنبشی که از ملی شدن صنعت نفت پشتیبانی می‌کرد با نخست وزیر دکتور مصدق رهبر جبهه ملی زمام امور را در دست گرفت. یکبار دیگر دست شاه از دخالت در امور سیاسی کوتاه شد و پیرامون او فقط چند دوست وفادار باقی ماندند که علم یکی از آنان بود.

پس از سقوط دولت دکتور مصدق در مرداد ۱۳۳۲ شاه توانست حکومت فردی خود را که از دیرباز خیال آن را در سر می‌پروراند برقرار سازد. از آن پس او قدرت را در دستهایش قبضه کرد و پیرامون خود افرادی را جمع کرد که مرتباً درباره محسنات سلطنت قوی، (یعنی رژیم می که شاه هم سلطنت کند و هم حکومت؛ موعظه می‌کردند.) علم نیز که اکنون یکی از مقامات بلندپایه دربار شده بود در این طرز فکر شریک بود. وی در فاصله سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱ مشاغل گوناگونی را در دربار و دولت احراز کرد. به دستور شاه در ۱۳۳۶ حزب مردم را تأسیس کرد که در نمایش دموکراسی قلابی ایران، نقش حزب مخالف وفادار به شاه را ایفا می‌کرد.

از اواخر دهه ۱۹۵۰ شاه با مسائل تازه‌ای در داخل و خارج از کشور رو به رو شد. مناسبات با اتحاد جماهیر شوروی به دنبال امضای موافقتنامه دفاعی با آمریکا در اسفند ۱۳۳۷ بشدت رو به تیرگی نهاد. سوء اداره امور اقتصادی، کسر بودجه وحشتناک و تورم، نارضایتی بوجود آورد - حوادث منطقه‌ای از جمله کودتای ۱۳۳۷ عراق که منجر به سقوط رژیم سلطنتی در آن کشور گردید، آشوبهای رو به افزایش ترکیه و اوضاع بی‌ثبات پاکستان، دولت ایالات متحده را متقاعد کرد که ایران در شرف سقوط است. شاه در صدد برآمد از صندوق بین‌المللی پول وام بگیرد و سیاست تثبیت اقتصادی را دنبال کند ولی این کار موجب انتقادات گسترده‌تری از رژیم او گردید. در همین حال دولت آمریکا به وی فشار می‌آورد که دولتی را بر سر کار آورد که قادر به اصلاحات اجتماعی باشد. نامزد مورد علاقه آمریکا برای ریاست چنین دولتی علی امینی وزیر اسبق دارائی و سفیر سابق در واشینگتن بود.

شاه به امینی اعتماد نداشت و با بی‌میلی حاضر شد او را به نخست‌وزیری برگزیند. امینی نیز به سهم خود مصمم بود با فساد مبارزه کند و نوعی اصلاحات ارضی را به موقع اجرا بگذارد که فکر آن از مدتها پیش مطرح بود ولی به علت مخالفت ملاکان و متحدانشان که بر مجلس تسلط داشتند از آن جلوگیری می‌شد. به تقاضای امینی شاه مجلسین را منحل کرد. بدین سان امینی از آن پس از طریق تصویبنامه حکومت می‌کرد، بدعتی که با قانون اساسی ایران مغایرت داشت ولی به نظر امینی لازم به نظر می‌رسید. به استثنای وزیران امور خارجه و جنگ که انتصابشان همچنان از طرف شاه به عمل آمد، بقیه پست‌های وزارت به کسانی واگذار شد که منصوب امینی بودند. از جمله این اشخاص حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی، وکیل دادگستری و روزنامه‌نگار سابق بود که به عقاید سوسیال دموکراسی گرایش داشت. ارسنجانی علاوه بر تهیه و تدوین لایحه قانونی اصلاحات ارضی، با سخنرانیهای آتشین خود پشتیبانی روشنفکران و توده‌های روستایی را به این برنامه جلب کرد.

با این همه هنوز شاه به امینی و ارسنجانی اعتماد نداشت. دخالت‌های او در امور جاری کشور به وسیله موقوف شده بود در حالی که شهرت و محبوبیت ارسنجانی در سراسر ایران افزایش می‌یافت. امینی پس از چهارده ماه نخست‌وزیری، به علت اختلاف با شاه بر سر بودجه ارتش در ۱۶ تیر ۱۳۴۱ مجبور به استعفا گردید و روز بعد

امیراسدالله علم به نخست‌وزیری منصوب شد. شاه برای دولت علم دو هدف تعیین کرد: فرو نشانیدن مخالفت‌های روزافزون با اصلاحات ارضی و اجرای برنامه‌ای که با تبلیغات فراوان "انقلاب سفید" یا "انقلاب شاه و مردم" نامیده شد. به دستور شاه ارسنجانی در سمت وزارت کشاورزی ابقا شد به این منظور که دست نشانده شاه معرفی شود و پشتیبانی مردم از سیاستهای وی به شاه منتقل گردد. به دنبال سخنرانی پرشور شاه که ضمن آن شش ماده اصلاحات اجتماعی‌اش را اعلام کرد، دولت رفارندمی در ۶ بهمن ۱۳۴۱ ترتیب داد که به موجب اعلامیه دولت قاطبه مردم به استثنای هواداران جبهه ملی و روحانیون و ملاکان با آن موافقت کرده بودند.

علم نخستین مأموریت خود را با موفقیت انجام داده و اکنون وقت آن رسیده بود که ارسنجانی از کار برکنار شود. وی که بوسیله شاه خلع سلاح شده بود چند هفته بعد به سفارت در ایتالیا منصوب و از صحنه خارج شد. علم هنگام اعلام این خبر به مطبوعات دلیل آن را عدم توافق با وزیر کشاورزی سابق در مورد سیاست اقتصادی ذکر کرد و به منظور بی‌اهمیت جلوه دادن آن افزود: "لابد همه استحضار دارند که نخستین کسی که برنامه اصلاحات ارضی را با تقسیم املاک شاهنشاهی آغاز کرد، شخص اعلیحضرت همایونی بودند" (۳)

اکنون که علم از شر مخالفان خود در درون رژیم خلاص شده بود، می‌باید با مخالفان خارج از رژیم دست و پنجه نرم می‌کرد. در اوایل ۱۳۴۲ شورش عشایر فارس قاطعانه به دست ارتش سرکوب شد. یکی از رهبران شورش به قتل رسید و سایر آنان بازداشت و تسلیم دادگاههای نظامی شدند و حکم اعدامشان صادر گردید. اما در شهرها مخالفت با برنامه‌های شاه و حکومت فردی او افزایش یافت. در تهران و شهر مقدس قم مخالفت از همه جا بیشتر بود؛ امام خمینی (ره) با نطقهای آتشین خود مردم را به قیام دعوت می‌کرد. علم طرفدار مقاومت سرسختانه بود و عقیده داشت اگر مخالفان دست به تظاهرات بزنند دولت باید با قاطعیت و شدت به آنان ضربه بزند. می‌گویند شاه پرسیده بود "اما با چه وسیله‌ای؟ و علم پاسخ داده بود: با گلوله" و افزوده بود حاضر است در صورتی که این کار با شکست روبرو شود خودش مسئولیت را بر عهده بگیرد. (۴) شاه که همیشه در لحظات حساس از خود ضعف نشان می‌داد، لحظه‌ای وقت را تلف نکرد و قوای نظامی و انتظامی را تحت فرمان شخص علم قرار داد. (۵) رویارویی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ صورت گرفت. قیام عمومی در عرض چند ساعت با بی‌رحمی به خاک و خون کشیده شد و تا چند سال بعد هیچ نیروی مخالف سازمان یافته‌ای نتوانست در برابر رژیم شاه سربلند کند.

به دستور شاه حزب جدیدی به نام "ایران نوین" تأسیس شد که در انتخابات قلابی دوره بیست و یکم، اکثریت مجلس را در دست گرفت. اکنون راه برای حکومت مطلقه فردی، آرزوی دیرینه شاه هموار شده بود. شاه در رأس هرم قدرت قرار گرفته بود و زیر دست او یک حزب جدید و یک مجلس جدید وجود داشت که برای نخستین بار در آن سهمی به نمایندگان زنان، روشنفکران و کارگران اختصاص داده شده بود. شاه علم را در جریان جزئیات نقشه‌های آینده‌اش قرار داد و توافق شد که وی جای خود را به حسنعلی منصور رهبر حزب جدید بدهد. این تغییر و تبدیل در ۱۶ اسفند ۱۳۴۲ صورت گرفت.

کمتر از دو هفته بعد علم به ریاست دانشگاه پهلوی شیراز منصوب شد که نیاز به مدیریت قوی داشت و شاه مایل بود در آینده از دانشگاه تهران که بدست پدرش تأسیس شده بود پیشی بگیرد. در طول دو سالی که علم در سمت

ریاست دانشگاه شیراز خدمت می‌کرد، همچنان در امور سیاست داخلی و خارجی دخالت داشت. سپس در سال ۱۳۴۵ به تهران فرا خوانده شد تا وزارت دربار را عهده‌دار شود.

روابط شاه و علم

شاه و علم هم سن و هم قد و قواره بودند و نکات مشترک زیادی در عشق به ورزش و زنان داشتند. اما جرأت و شهامت علم در قبول مسئولیت در مواقع خطیر بیشتر بود.

شاه در دوران نوجوانی در یک مهمانی از دوستانش پرسیده بود در آینده چه شغلی می‌خواهند داشته باشند، هر کس پاسخی به شوخی و جدی داد تا نوبت به شاه رسید و او گفت اگر شاه نبود دلش می‌خواست کارمند دولت باشد و حقوق کافی بگیرد تا بتواند علاقه خود را به ورزش ارضاء کند. سپس اظهار نظری کرد که طرز فکرش را به خوبی نشان می‌دهد:

ترجیح می‌داد شغلی داشته باشد که او را از تصمیم‌گیری معاف سازد. (۶)

هر بار که دورنمای سیاسی تیره و تار به نظر می‌رسید، انتظار می‌رفت شاه از خودش تردید نشان دهد و از زیر بار مسئولیت طفره برود. در دوران جوانی از سیاستمداران کارکننده‌ای مانند احمد قوام یا افسران نیرومندی مانند رزم‌آرا و زاهدی استفاده کرده بود که درست یا غلط به هر یک از آنان بدگمان بود که جاه‌طلبی‌های شخصی دارند. بعدها شاه افراد خودش را سر کار آورد - نظیر دکتر اقبال و شریف امامی - ولی هیچ یک از آنان مانند علم مورد اعتماد و نزدیک به شاه نبودند. علم هم در موارد خطیر و هم در مواقع عادی و روزهای خوش یار و محرم اسراسر شاه بود. اطرافیان شاه را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: دوستانی که هیچ مقام دولتی خاصی نداشتند و مقامات دولتی قابل اعتماد که شاه با آنان دوستی خاصی نداشت. علم یک مورد منحصر به فرد بود که به هر دو گروه تعلق داشت. وفاداری او به شاه از دوستی شخصی و تربیت اولیه‌اش ناشی می‌شد. پدرش یکپارچه فدایی رضا شاه بود. اما در مورد اسدالله چیزی بیش از ادامه سنت پدری وجود داشت. علم شیفته دیدگاه‌های شاه در مسائل جهانی بود هر چند در پاره‌ای موارد تردیدهای خود را درباره نظریات شاه محرمانه به دوستانش ابراز می‌کرد و همیشه نمی‌توانست از تصمیم‌گیری‌های اربابش راضی باشد. به عنوان مثال هنگامی که علم نخست وزیر بود و جان‌کندی به قتل رسید شاه نامه‌ای به لیندون جانسون نوشت و انتصاب او را به ریاست جمهوری آمریکا تبریک گفت و در ضمن از کندی انتقاد کرد که از درک مسائل ایران عاجز بوده است. شاه شخصا این نامه را به عباس آرام وزیر امور خارجه دیکته کرد و به وی دستور داد آن را بدون اطلاع هیچ کس - که مقصودش علم بود - به مقصد بفرستد. اگرچه صداقت و فروتنی از فضایل بزرگ پرزیدنت جانسون به شمار نمی‌رفت، ولی آرام تشخیص داد که اگر این نامه در چنین موقعیت غم‌انگیزی به واشنگتن برسد، از جانب بسیاری از آمریکاییان توهین‌آمیز تلقی خواهد شد. لذا نامه را به علم نشان داد و علم او را از ارسال آن منع کرد و از شاه خواست او و آرام را متفقا به حضور بپذیرد.

شاه به شدت خشمگین بود و به علم اظهار نمود حال که او خودش را داور بهتری در خصوص منافع ملی می‌داند، می‌تواند تصمیمش را اجرا کند. تا چند هفته این دو نفر با هم صحبت نمی‌کردند و علم ملاقات‌هایش با شاه را به حداقلی که شغلش ایجاب می‌کرد کاهش داده بود. احتمال می‌رود پس از چندی شاه به صائب بودن نظر دوستش پی

برد، چون روابط آن دو التیام یافت و قضیه ختم شد.

این واقعه در روزهایی روی داد که هنوز می‌شد با شاه بحث و گفتگو کرد. بعدها وضع تغییر کرد و رو به بدی رفت. هر کسی از جمله علم می‌باید با احتیاط بیشتر گام برمی‌داشت. اما دوستی شاه با علم تا روز آخر همچنان برقرار بود. شاه جدی بودن بیماری علم را درک کرد و کوشید از سنگینی وظایف او بکاهد بطوری که علم در ماه‌های آخر وزارتش از شرکت در بسیاری مراسم رسمی معاف بود. اما در همین دوران نیز شاه نظر علم را درباره بعضی از وزیران کابینه استفسار می‌کرد. تا اینکه در تابستان ۱۳۵۶ که علم دوره نقاهت را در جنوب فرانسه می‌گذراند، شاه شخصا به او تلفن کرد و از وی خواست به علت بیماری از شغلش استعفا بدهد. ضمناً محرمانه به او گفت در نظر دارد تغییرات عمده‌ای در دولت بدهد. دو روز بعد جمشید آموزگار به نخست‌وزیری منصوب شد و در میان بهت و حیرت علم هویدا وزیر دربار شد. علم هویدا را مسؤول خرابی اوضاع ایران می‌دانست و همیشه او را سرزنش می‌کرد. وی در آخرین صفحات خاطراتش می‌نویسد: «مردم هیچ شور و شوقی به انتصاب هویدا نشان ندادند. این یک نقش حیاتی است که به هویدا واگذار شده ... ولی می‌گویند شاه بد انتخابی کرده است، اگر دولت هویدا باید برای هرج و مرج فعلی مرود سرزنش قرار گیرد، پس چرا باز هم به او ارتقاء مقام داده‌اند؟» (خاطرات، ۱۸ شهریور ۱۳۵۶). صمیمی‌ترین دوست و خدمتگزار شاه، حتی تا آخرین لحظه نتوانست ذهنیت عجیب اربابش را درک کند.

در سال ۱۳۴۷ پزشکان تشخیص دادند که علم به بیماری سرطان خون مبتلا شده است. این بیماری رفته رفته او را ضعیف ساخت و نیروی جسمانی‌اش را تحلیل برد. با این همه در شغلش باقی ماند و فقط در مرداد ۱۳۵۶ بود که شاه با بی‌میلی و تردید فراوان از او خواست تا استعفا دهد. علم کمتر از یک سال بعد در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ درگذشت.

پانوشت:

۱. پس از امضای معاهده ۱۸۵۷ پاریس بین ایران و انگلیس که به موجب آن ایران از کلیه حقوق خود بر هرات و افغانستان چشم پوشید، انگلیسیها در راستای استراتژی منطقه‌ای توجه خود را به نواحی شرقی ایران به ویژه خراسان و سیستان معطوف داشتند. در نتیجه در سال ۱۸۷۲ دولت بریتانیا به توصیه افسرانی که به محل فرستاده بود یک پیوند نهانی با امیر علم خان حشمت‌الملک برقرار کرد و مقرر شد با پول انگلیس یک ارتش محلی در آن منطقه تأسیس شود و مرزهای شرقی ایران را حفاظت کند و در عین حال سدی در برابر توسعه طلبی روسیه تزاری در جهت مستعمره هند باشد. در پی این سیاست خاندان علم سلطه بی‌رقیب خود را بر سراسر خطه شرقی ایران برقرار ساخت و به یک دولت خود مختار محلی تبدیل شد. در اثر اعمال نفوذ دولت انگلیس و ایادی آن در دربار ایران، ناصرالدین شاه این نقش علم را در ۱۸۷۴ به رسمیت شناخت و وی را به سمت امیر تومانی قشون ایران منصوب کرد.
۲. علم قبل از احراز مقام وزارت نیز نقش بسیار فعالی در سیاست ایران داشت. وی با همکاری شاپور ریپورتر و برادران رشیدیان - عوامل MI6 انگلستان - شبکه جاسوسی "بدامن" را تأسیس کرده بود که در آماده کردن زمینه کودتای ۲۸ مرداد نقش مهمی ایفا کرد. کریمیت روزولت - عامل آمریکایی کودتا - در خاطراتش بنام "کودتا در کودتا" در موارد متعدد از اسدالله علم با نام مستعار "نرن" یاد کرده است.

- ۳ . روزنامه اطلاعات، ۲۱ اسفند ۱۳۴۱
- ۴ . اظهارات صادق عظیمی یکی از دوستان علم
- ۵ . برای یک تحلیل روانشناختی از علل ضعف شخصیت شاه نگاه کنید به "شکست شاهانه" نوشته ماروین زونیس، ترجمه عباس مخبر، طرح نو، تهران ۱۳۷۰.
۶. اظهارات مجید اعلم دوست دوران کودکی شاه